یادداشت ها

۱- این مفهوم به هیچ وجه اختراع لنین نیست. بلکه مطابق با سنتی است که با انگلس شروع می شود و از طریق کائوتسکی به نظریات کلاسیک سوسیال دموکراسی بین المللی در فاصله سال های ۱۸۸۰ و ۱۹۰۵ می رسد. برنامه **هینفلد Hainfeld** سوسیال دموکراسی اطریش که در طی سال های ۱۸۸۹- ۱۸۸۸تنظیم شد، باصراحت اعلام می کند: "*آگاهی سوسیالیستی از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا می شود. این آگاهی بطور ارگانیک از مبارزه طبقاتی انکشاف نمی یابد*". در سال ۱۹۰۱ کائوتسکی مقاله ای تحت عنوان "پرولتاریا و آکادمیسین ها" در نشریه Zeit منتشر کرد (سال نوزدهم، جلد ۲، ۱۷ آوریل ۱۹۰۱). در صفحه ۸۹ این مقاله همین باور دقیقاً به همان شکلی که بعد ها الهام بخش جزوه "**چه باید کرد؟**" لنین شد، بیان شده است.

می دانیم که مارکس نظریه منسجمی از حزب ارائه نداد. اما در عین آن که او در این جا و آن جا مفهوم سازمان پیشرو را رد می کند، معهذا مفهومی را فرموله کرده که به مفهوم "بردن آگاهی انقلابی – سوسیالیستی از خارج به درون طبقه کارگر" بسیار نزدیک است. به قطعه زیر از یکی از نامه های او که در اول ژانویه ۱۸۷۰ از جانب هیأت اجرائیه بین الملل اول به کمیته فدرال سؤئیس روماند نوشته شده توجه کنید:

> *" انگلیسی ها از تمام شرایط مادی لازم برای تحقق یک انقلاب اجتماعی برخوردارند، اما آن چه که آنان فاقدشند همانا شور انقلابی و روحیه تعمیم دادن امور است. این بیماری را تنها هیأت اجرائیه بین الملل می تواند درمان کند. گسترش و بسط یک جنبش واقعاً انقلابی در این کشور و در پی آن در سایر کشورها را هیأت اجرائیه می تواند تسریع کند. دستآوردهای بزرگی که به نقد در این زمینه به دست آورده ایم که حتی توجه برجسته ترین و فاضل ترین روزنامه های طبقه حاکم را به خود جلب کرده است... از اعضای به اصطلاح مترقی مجلس عوام و مجلس اعیان دیگر حرفی نزنیم. این حضرات که تا چندی پیش نفوذ قابل توجهی بر رهبران جنبش کارگری انگلیس*

www.hks-iran.com

*داشتند، حالا علناً ما را متهم می کنند که روحیه انگلیسی کارگران انگلیس را مسموم و خفه کرده و آنان را به سوی سوسیالیزم انقلابی رانده ایم" (مارکس – انگلس **کلیات**، چاپ برلین ۱۹۶۴، جلد ۱۶، صفحات ۳۸۷-۳۸۶).*

می دانیم که این گئورگ لوکاچ بود که برای نخستین بار در کتاب **تاریخ و آگاهی طبقاتی** و به خصوص در کتاب **لنین** مقوله "توان انقلابی بالقوه" را فرموله می کند.

۲- این نکته به طور اخص در مورد مقوله مارکسیستی و بسیار مهم کنش انقلابی "**پراکسیس انقلابی**" صادق است. این مقوله در **ایدئولوژی آلمانی** پرورانده شده است. این کتاب در آن زمان هنوز ناشناخته باقی مانده بود.

۳- جمله معروف مارکس در ابتدای **هجدهم برومر لوئی بناپارت** دقیقاً در این رابطه قابل فهم است. مارکس در آن جا بر این نکته تأکید می نهد که انقلاب پرولتری ذاتاً حامل انتقاد از خود مداومی است که گرایش به بازگشت به مسائلی را دارند که به نظر می رسید ند به نقد متحقق شده اند. در همین رابطه است که مارکس از تحیر پرولتاریا در رویاروئی با "*عظمت بی حد و مرز اهدافش*" سخن می گوید.

۴- مارکس و انگلس در **بیانیه کمونیست** می گویند: "کمونیست ها هیچ اصول ویژه ای از خود به وجود نمی آورند که در چارچوبش جنبش پرولتری را شکل داده و قالب ریزی کنند". در چاپ انگلیسی ۱۸۸۸ انگلس کلمه "فرقه گرایانه" را به جای کلمه "ویژه" گذاشت. با این کار او این واقعیت را بیان می کند که سوسیالیزم علمی مسلماً سعی در طرح اصول "ویژه ای" در جنبش کارگری را دارد. البته آن اصولی که بطور عینی از سیر کلی مبارزه طبقاتی در تاریخ معاصر منتج می شوند و نه آن اصولی که صرفاً به مرام فرقه خاصی تعلق دارند. به عبارت صحیح تر نه آن اصولی که به یکی از جنبه های تصادفی مبارزه طبقاتی مربوط می شوند.

۵- تروتسکی در مقدمه بر نخستین چاپ روسی کتاب **انقلاب مداوم** به صراحت به بیان این اندیشه می پردازد. مائوتسه تونگ هم چندین بار توجه ما را به این نکته جلب می کند. در تقابل کامل با این اندیشه، مقوله "وجه تولید سوسیالیستی" و یا مقوله "نظام

www.hks-iran.com

اجتماعی سوسیالیستی انکشاف یافته" قرار دارد که تصویری که از نخستین مرحله کمونیزم ارائه می دهد مرحله ای است ثابت و پایدار، مرحله ای انتقالی در روند انکشاف انقلابی مداوم از سرمایه داری به کمونیزم.

۶- به این گفته لنین توجه کنید که می گوید برای بورژوازی امپریالیستی "*اوضاع و احوال اقتصادی علاج ناپذیر*" وجود ندارد.

۷- بدین سان آگاهی طبقاتی بورژوازی در حال ظهور و یا حتی آگاهی طبقاتی طبقه عوام نوپا - شبه پرولتاریا - در سده های شانزدهم و هفدهم در یک پوسته و قالب مذهبی بیان می شدند. تنها بعدها با انحطاط کامل نظام مطلقه فئودالی در نیمه دوم سده هجدهم بود که این آگاهی در مسیر ماتریالیزم قدم گذاشت.

۸- گرامشی با باور به این که یک طبقه اجتماعی تحت ستم تنها زمانی می تواند قدرت سیاسی اش را در جامعه برقرار سازد که بنقد هژمونی سیاسی و اخلاقی کسب کرده باشد، این نکته را به خوبی بیان می کند. به بخش ماتریالیزم تاریخی و فلسفه بنه تو کروچه، در دفاتر زندان و نیز به یادداشت هایی بر ماکیاول رجوع کنید**:**
Il Materialismo Storico e la Filosofia di Benedetto Croce (Milan: Einaudi, 1964), p.236;

Note sul Machiavelli (Milan: Einaudi, 1964), pp.29-37, 41-50ff.

مقوله "هژمونی" را چندین نظریه پرداز مارکسیست نقد و تعدیل کرده اند. مثلاً مراجعه کنید به کتاب **قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی** نوشته پولانزاس**:**
Pouvoir politique et classes sociales (Paris: Maspero, 1968), pp.210-222.
برای آشنائی کلی درباره معنای وفاق اجتماعی با مبانی مادی و معنوی حکومت طبقاتی بورژوازی به کتاب زیر رجوع کنید:
Jose Ramon Recalde, **Integracion y lucha de cases en el neo-capitalismo** (Madrid: Editorial Ciencia Nueva, 1968), pp.152-157.

۹- مارکس و انگلس این فکر را در **ایدئولوژی آلمانی** در عبارت زیر بیان کرده اند: " *بدین ترتیب انقلاب امر ضروری است، اما دلیل آن*

صرفاً این نیست که طبقه حاکم را نمی توان از راه دیگری برانداخت، بلکه ضرورتش به این دلیل است که آن طبقه ای که وظیفه برآنداختن طبقه حاکم را برعهده دارد تنها از طریق انقلاب است که می تواند خود را از شر کثافات تلنبار شده در طی قرون رهانیده و برای بنای جامعه نوین آمادگی لازم را کسب کند". (مارکس و انگلس: ایدئولوژی آلمانی، چاپ مسکو ۱۹۶۸، ص ۸۷).

هم چنین به نکته زیر که مارکس در سال ۱۸۵۰ علیه اقلیت شاپر در اتحادیه کمونیست ها نوشت، توجه کنید:

> *"اقلیت برخورد جزئی را جای گزین برخورد انتقادی و ایده آلیزم را جایگزین ماتریالیزم کرده است. نزد اقلیت نیروی محرکه انقلاب صرفاً قدرت اراده است و نه شرایط عینی. برخلاف شما، ما به کارگران می گوئیم که شما ناچارید بار سنگین ۱۵، ۲۰ الی ۵۰ سال جنگ داخلی و مبارزه را متحمل شوید. آن هم نه تنها برای آن که شرایط موجود را تغییر دهید، بلکه عمدتاً به خاطر آن که چنان خود را دگرگون سازید که قادر به اعمال قدرت سیاسی شوید. اما شما می گوئید که اگر نتوانیم همین الان قدرت را به دست بگیریم بهتر است به خانه رفته و به رختخواب پناه بریم".*

Karl Marx, **Enthullungen über den Kommunistenprozess zu Köln** (Berlin: Buchandlung Vorwärts, 1914), pp.52-53.

۱۰- به این گفته لنین توجه کنید: "*این حضرات ابله نمی فهمند که دقیقاً در جریان انقلاب است که ما به نتایج مبارزات نظری خود با منتقدین خود ((در دوران پیشا انقلابی- مندل)) نیاز داریم تا به کمک آن بتوانیم مواضع عملی شان را قاطعانه بکوبیم*". لنین. چه باید کرد؟ چاپ مسکو ۱۹۶۴، ص ۱۶۳. صحت این بحث به شکل غم انگیزی هفده سال بعد در جریان انقلاب آلمان اثبات شد.

۱۱- در این رابطه لنین در چه باید کرد؟ از کارگران "سوسیال دموکرات" و "انقلابی" در تقابل با کارگران "عقب مانده" سخن می گوید.

۱۲- ن. بوخارین: نظریه ماتریالیزم تاریخی، چاپ ۱۹۲۲ توسط بین الملل کمونیست، ص ۴۵- ۴۳.

" شرایط اقتصادی در بدو امر توده مردم را به کارگر تبدیل می کند. سرمایه اوضاع و احوال یکسان و منافع مشترکی برای این توده ایجاد می کند. از این رو این توده بنقد یک طبقه ضد سرمایه است ولیکن هنوز یک طبقه برای خود نیست. در کوران مبارزاتی که مراحلش را قبلاً بیان کردیم این توده متحد شده و خود را به مثابه طبقه برای خود سازمان می دهد".
مارکس: فقر فلسفه، چاپ نیویورک ۱۹۶۳، ص ۱۷۳.

۱۳- نگاه کنید به آن بخش از "برنامه ارفورت" سوسیال دموکراسی آلمان که انگلس آن را به باد انتقاد گرفت. در آن پرولتاریا صرفاً هم چون طبقه مزدوری که از وسایل تولیدی جدا شده و محکوم به فروش نیروی کارش می باشد، توصیف شده و در این جامعه نوین مبارزه طبقاتی در قالب یک مبارزه صرفاً عینی میان استثمارگر و استثمارشونده جریان دارد (یعنی مستقل از درجه سازمان یافتگی کارگران و یا میزان آگاهی طبقاتی آنان). پس از بیان این واقعیت عینی در چهار بخش نخست برنامه، عبارت زیر را در جمع بندی مشاهده می کنیم: " *وظیفه حزب سوسیال دموکرات شکل دادن به مبارزات و تبدیل آن به مبارزاتی آگاه و همگون است. این است هدف اساسی مبارزه*". در این برنامه دستکم دوبار به صراحت بر این نکته تأکید شده است که در جامعه سرمایه داری مبارزات طبقاتی طبقه کارگر می تواند وجود داشته باشد بی آنکه کارگران مبارز به منافع طبقاتی خود آگاه باشند. در بخش هشتم برنامه آمده است: "*کارگران آگاه در همه کشورها*". انگلس آن را به این ترتیب اصلاح می کند: " به جای کلمه ' آگاهی' که اصطلاحی مختصر و موجز بوده و در زبان ما به سادگی قابل فهم است،اما به منظور فهم درست تر عامه و در بازگرداندن آن به دیگر زبان های خارجی شاید بهتر باشد بنویسیم ' کارگرانی که کاملاً به موقعیت طبقاتی خود در جامعه آگاهی دارند' ". این اصلاحیه انگلس به صراحت نشان می دهد که او قاطعانه بین دو مقوله " طبقه عینی" و " طبقه ذهنی" تمایز قائل می شد.

Engels, *Zur Kritik des sozialdemokratischen Programmentwurfs 1891* in Marx-Engels, **Werke**, Band 22 (Berlin: Dietz-Verlag. 1963), p.232.

۱۴- لنین: *" پیش شرط لازم جهت این موفقیت ((یعنی، تحکیم حزب – مندل)) این بود که قشر پیشروی طبقه کارگر- طبقه ای که به*

www.hks-iran.com

خاطر موقعیت اقتصادی اش، در مقایسه با سایر طبقات جامعه، از قابلیت تشکل یابی بسیار بالاتری برخوردار است - توانست خود را در سوسیال دموکراسی متشکل سازد. بدون وجود آن ها سازمان انقلابیون حرفه ای بازی ماجراجویانه ای بیش نخواهد بود". لنین: مجموعه آثار چاپ پاریس ۱۹۶۹، جلد ۱۲، ص ۷۴.

۱۵- برای مقابله با این نظر، بسیاری از منتقدین نظریه لنینی سازمان دهی (پیش از همه پلخانف در مقاله اش تحت عنوان "سانترالیزم یا بناپارتیزم"، در ایسکرا، شماره ۷۰، تابستان ۱۹۰۴) به قطعه ای از خانواده مقدس استناد می کند که چنین آمده است:

> *" این که نویسنده گان سوسیالیست این نقش تاریخی را از آن پرولتاریا می دانند، بدین خاطر نیست که آن ها پرولتاریا را خدایان می پندارند، برخلاف نظرهواداران مکتب نقد نقادانه که سخت به خدائی پرولتاریا نظاهر می کنند، بلکه بدان علت است که محو انسانیت – حتی در شکل ظاهری اش- در پرولتاریا به نقطه اوج خود می رسد. بدان علت است که در جامعه معاصر شرایط زندگی پرولتاریا آینه تمام عیار مصیبت غیرانسانی بودن کل زندگی است، و بدان علت است که انسانیت انسان در پرولتاریا مجرد گم می شود اما در عین حال او نه تنها آگاهی تئوریک این فقدان را بدست می آورد، بلکه نیازمطلق و مبرمی هستند نه دیگرنکول پذیر و نه قابل پیرایش- بیان عملی این ضرورت*
> *او را به سوی قیام علیه این وضعیت غیرانسانی می راند. نتیجه آن که پرولتاریا هم می تواند و هم باید خود را رها سازد. لیکن پرولتاریا نمی تواند خود را آزاد سازد مگر با نابودکردن شرایط زندگی اش. اما پرولتاریا نمی تواند شرایط زندگی خود را نابود کند مگر با نابود کردن کلیه شرایط غیرانسانی جامعه کنونی که وضعیت خودش را باز می تابد. پرولتاریا بیهوده مکتب و آزمون طولانی و طاقت فرسای کار را، که طی اش آبدیده می شود، از سر نمی گذراند. مسأله این نیست که در هر لحظه مشخص این یا آن پرولتر و یا حتی کل پرولتاریا چه هدفی را در سر می پرورانند. مسأله این است که پرولتاریا چه هست؟ و به واسطه این هستی اش به انجام چه کاری ناگزیر خواهد بود. شرایط زندگی پرولتاریا و کلیت نظام جامعه بورژوائی معاصر به روشنی و با*

www.hks-iran.com

قاطعیت هدف و مبارزه تاریخی پرولتاریا را به نمایش گذاشته اند... این که بخش عمده ای از پرولتاریای انگلیس و فرانسه به نقد به وظایف تاریخی است آگاهی یافته و دائما می کوشند تا این آگاهی را به سطح بالاتری ارتقا دهند، امری است بدیهی که نیازی به توضیح ندارد".

مارکس و انگلس: خانواده مقدس، چاپ مسکو، ۱۹۶۵، ص ۵۳-۵۲

نباید فراموش کرد که مارکس و انگلس در طی سال های ۱۸۴۸-۱۸۴۳ در موقعیتی نبودند که بتوانند نظریه سنجیده ای درباره آگاهی طبقاتی پرولتری و سازمان دهی پرولتری ارئه دهند. برای د رک این نکته کافی است آخرین جمله بازگفت فوق را با آن چه انگلس چهل سال بعد درباره پرولتاریای انگلستان نوشت، مقایسه کنیم. معهذا، باید تاکید کرد که معنای همین سطور هم حتی کاملاً خلاف آن برداشتی است که پلخانف از آن ارائه می دهد. معنای این جملات صرفاً این است که اوضاع و شرایط اجتماعی پرولتاریا او را در جهت یک مبارزه مترقی و انقلابی آماده می سازد و ماهیت هدف کلی سوسیالیستی (الغای مالکیت خصوصی) را تجویز می کند. لیکن این سطور به هیچ وجه به معنای آن نیست که "*وضعیت غیرانسانی حیات پرولتاریا*" او را به گونه اسرارآمیزی قادر می سازد تا کل علوم اجتماعی را جذب کند. واقعیت کاملاً خلاف این برداشت است.

در مورد مقاله پلخانف به کتاب زیر مراجعه شود:
Samuel H. Baron: **Plekhanov**, Stanford, Stanford University Press, 1963, PP.- 248- 253.

۱۶- این واقعیت تاریخی که جنبش سوسیالیستی روسیه عمدتاً توسط دانشجویان و روشنفکران پایه گذاری شده بود، امروزه کاملاً به دست فراموشی سپرده شده است. سه ربع قرن پیش آن ها با مسائلی مشابه مسائل روشنفکران انقلابی امروز روبرو بودند. البته مشابه و نه کاملاً یکسان: چرا که امروزه هم با مانع جدیدی روبرو هستیم (تشکلات کارگری اصلاح طلب و تجدید نظرطلب توده ای) و هم گنجینه پربهای جدیدی در اختیار داریم (تجارب تاریخی جدید، از جمله تجارب پیروزی های عظیمی که جنبش انقلابی از آن زمان تاکنون کسب کرده است).

لنین در **چه باید کرد؟** باصراحت از " *قابلیت روشنفکران درجذب دانش سیاسی*" یعنی مارکسیزم علمی سخن می گوید.

۱۷- نگاه کنید به کتاب **فقر فلسفه**، نوشته مارکس. کتاب
E.P. Thompson, **The making of the English working class** (Baltimor: Penguin, Books, 1968).

توصیف شیوا و جذابی از اشکال متنوع نخستین اتحادیه ها و صندوق های مقاومت مالی کارگری در انگلستان ارائه می دهد.

۱۸- عدم تداوم و ناپیوستگی مبارزات توده ها واقعیتی است که تنها وضعیت طبقاتی خود پرولتاریا می تواند آن را توضیح دهد.

۱۹- برای آشنایی با مواردی از نخستین سال های اتحادیه کارگران فلزکار در آلمان رجوع کنید به کتاب:
Fünfundsiebzig Jahre Industriegewerkschaft Metall (Frankfurt: Europaische Verlaganstalt, 1966), pp.72-78.

۲۰- در این جا نمی توان تفاوت میان شرایط انقلابی و پیشا - انقلابی را به تفصیل توضیح داد. در چند کلمه تفاوت میان این دو را می توان چنین توصیف کرد که وجه مشخصه اوضاع پیشا - انقلابی آن چنان مبارزات توده ای وسیعی است که تداوم بقای نظام اجتماعی بطور عینی در خطر قرار می گیرد. حال آن که در شرایط انقلابی اولاً این خطر شکل تشکیلاتی ویژه ای به خود می گیرد، یعنی پرولتاریا ارگان های قدرت دوگانه را به وجود آورده (یعنی آن ارگان هائی که طبقه کارگر توسط آن ها می تواند بالقوه اِعمال قدرت کند)، و ثانیاً به لحاظ ذهنی توده ها آن خواست های بی واسطه انقلابی ای را مطرح می کنند که طبقه حاکم نه قادراست به آن ها تن دهد و نه می تواند گریبان خود را از شر آن ها برهاند.

۲۱- منشاء این استراتژی نزد لنین را در صفحات آتی نشان خواهیم داد.

۲۲- رزا لوکزامبورگ: **مسائل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی** در :
Mary – Alice Waters, ed. **Rosa Luxemburg speaks** (New york: Pathfinder, 1970, PP. 112- 130).

۲۳- لنین، **چه باید کرد؟** (ماخذ بالا، ص ۶۶).

۲۴- برای فهم ربط این طرح و امر انقلاب مراجعه کنید به **چه باید کرد؟**.

این واقعیتی است که در چه باید کرد؟ یک سلسله ظوابط تشکیلاتی در جهت تمرکز وجود دارد. لیکن تنها علت وجودی آن ها ملزومات فعالیت مخفی در شرایط غیرقانونی است. لنین وسیع ترین "عملکرد دموکراتیک" را برای احزاب انقلابی "قانونی" پیشنهاد می کند:

> *" اِعمال نظارت عمومی (به معنای دقیق کلمه) بر آعمال کلیه اعضای حزب. در قلمرو سیاسی این مکانیزم مشابه همان مکانیزمی است در زیست شناسی 'انتخاب اصلح' نامیده می شود. این مکانیزم به بهترین وجهی تضمین کننده خودکار این هست که افراد در مقامی که قرار دارند شایسته آن می باشند، یعنی با در نظرگرفتن ظرفیت ها و قابلیت هایشان وظایفی که برعهده شان محول می شود را بهتراز دیگران انجام می دهند، دربرابر همگان به خطاهای خود اذعان دارند، از آن ها درس می گیرند و از تکرارشان در آینده پرهیز خواهند کرد"* (همان جا صفحه ۱۳۰).

لوکزامبورگ هم به نوبه خود در حزب سوسیال دموکرت لهستان، که چون حزب سوسیال دموکرات روسیه با محدودیت های شدید ناشی از مخفی کاری روبرو بود، از تمرکزی که دست کمی از تمرکز بلشویکی نداشت پیروی می کرد (یا لااقل آن را قبول داشت). مراجعه کنید به مجادلاتش با جناح رادک در ورشو و اتهاماتی که به آن جناح وارد می ساخت.

۲۵- همان مأخذ یادداشت ۲۲، ص ۱۸۸.

۲۶- رجوع کنید به کتاب:
David Lane: **the Roots of Russian Communism** (Assen: Van Gorcum and Co.
, 1969).

لنین در کوشش هایش در تعیین ترکیب اجتماعی اعضای سوسیال دموکراسی روسیه و تعیین وزنه بلشویک ها و منشویک ها در فاصله سال های ۱۹۰۷- ۱۸۹۷ به این نتیجه رسید که بلشویک ها اکثریت فعالین و اعضای کارگر را تشکیل می دادند (ص ۵۱- ۵۰).

۲۷- *"بطور کلی نمی توان منکر این نکته شد که در جنبش سوسیال دموکراسی گرایش نیرومندی به سمت تمرکز وجود دارد. این گرایش از ساختار اقتصادی سرمایه داری نشأت می گیرد، چرا که ساختاری اساساً تمرکز دهنده است. جنبش سوسیال دموکراسی عمدتاً در شهرهای بزرگ فعال است. رسالتش نمایندگی کردن منافع طبقاتی پرولتاریا در محدوده دولت ملی، و در تقابل قراردادن این منافع عمومی و مشترک کل طبقه با منافع سایر گروه ها و مصالح ملی است".*

" بدین ترتیب به عنوان یک اصل سوسیال دموکراسی با هرگونه فدرالیزم و خودمختاری محلی مخالف بوده و تلاش می کند تا کلیه کارگران و تشکلات کارگری را، صرف نظر از کلیه افتراقات قومی، دینی و یا حرفه ای موجود میان کارگران، در یک حزب واحد متحد سازد". (همان مأخذ ۲۲، ص ۱۱۶).

۲۸- برای نمونه به نظریه آندره گرز توجه کنید. مطابق این نظریه یک حزب مدرن باید صرفا " *از پائین به بالا*" ایجاد شود. آن هم البته پس از آن که شبکه گروه های کارخانه و گروه های کادرها و فعالین به نقد " *در سرتاسر کشور و در سطح ملی متشکل شده باشند*":

Ni Trade-Unionists, Ni Bolcheviks, **Les Temps Moderne**, October 1969.

گرز این نکته را نفهیده است که بحران دولت سرمایه داری بتدریج و از "حاشیه به سوی مرکز" رخ نمی دهد، بلکه فراشد ناپیوسته ای است و تنها آن زمان که به نقطه عطفش برسد است که به سوی یک زورآزمائی نهائی میل می کند. اگر تا آن زمان گروه های انقلابی و مبارزین بنقد متمرکز نشده باشند، صحنه مبارزه جولانگاه بوروکراسی اصلاح طلبی می شود که هدفش همانا به عقب راندن جنبش و انداختن آن در مجرائی قابل قبول برای سرمایه است. درست در زمانی که گرز مشغول نوشتن مقاله اش بود، این امر دقیقا چیزی بود که به سرعت در ایتالیا رخ داد. این همه نه تنها به بسط و گسترش جنبش به سطح ملی نیانجامد بلکه موجب عقب نشینی سریع همان گروه "کادرها و فعالین" مورد نظر گرز هم شد.

www.hks-iran.com

۲۹- رجوع کنید به مقاله رزا لوگزامبورگ درباره تأسیس حزب کمونیست آلمان، تحت عنوان " اولین کنوانسیون: گروه های ضربت انقلاب پرولتری آلمان در یک حزب سیاسی مستقل متحد شده اند".

The founding convention of the communist party of Germany, Frankfort: Europaische Verlangstalt, 1969, P. 301.

*" امروزه مسأله بر سر این است که باید همه جا اعتقاد تزلزل ناپذیر انقلابی را جایگزین تمایلات انقلابی کنیم، کار نظام دار را جایگزین حرکت خودانگیخته کنیم" (ص ۳۰۳). هم چنین به قطعه زیر از جزوه **انجمن اسپارتاکوس چه می خواهد؟** نوشته لوکزامبورگ توجه کنید. " انجمن اسپارتاکوس حزبی نیست که بخواهد در رأس طبقه کارگر و یا به یاری آن به قدرت برسد. انجمن اسپارتاکوس چیزی نیست جز آن بخش از پرولتاریا که به اهداف خود آگاهی دارد. آن بخش از پرولتاریا که در هرگامی که برمی دارد توده های کارگر را به مثابه یک کل در جهت تحقق هدف تاریخی اش یاری می دهد، در تک تک مراحل انقلاب هدف نهائی سوسیالیستی را همواره نمایندگی می کند، و درتمام مسائل ملی منافع انقلاب جهانی پرولتری را مد نظر دارد". رزا حتی در سال ۱۹۰۴، زمانی که هنوز جوهر بلشویزم را جذب نکرده بود، چنین می نویسد: " آن بخش از پرولتاریا که به اهدافش آگاهی دارد اجباراً باید جدا از توده های عام کارگری متشکل شود". بهترین گواه بردرستی نظر ما این که به مجرد آن که وی مقوله حزب پیش گام را اختیار کرد، سوسیال دموکرات ها (آن هم جناح چپش) او را به طرفداری از "دیکتاتوری بر پرولتاریا" متهم کردند.*

نگاه کنید به:

Max Adler: Karl Liebknicht und Rosa Luxemburg, **der Kompf**. Vol. XII, N°. 2 February, 1919, P. 75.

۳۰-

Leon Trotsky : **Nos taches politiques**, Paris : Editions P. Belfond, 1970, PP. 123 – 124.

۳۱- همان جا ص. ۱۲۵.

۳۲- همان جا ص ۱۸۶.

۳۳-
Leon Trotsky: The Class, The party and the leadership: **Fourth International**, Vol. 1, N°. 7, december. 1940, P. 193.

۳۴- در این مورد مثال های زیادی می توان آورد. برای نمونه مراجعه کنید به کلیات لنین، جلد ۱۸:
Lenin, **Collected Works**, Vol.18 (Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1963), pp.471-477; Vol.23, pp.236-253; Vol.10, pp.277-278.

۳۵- اعتصاب عمومی ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه به روشنی ناممکن بودن تمرکز "خود به خودی" عناصر انقلابی پیشگام در سطح ملی را نشان داد.

۳۶- حتی در این جا هم این اشکال ابتدائی سازمان دهی مستقل، در غیبت یک پیشگام انقلابی متشکل توانا به تدارک و اتخاذ اقدامات ضروری، نتوانستند مدت زیادی تمرکز حافظ نظم موجود اتحادیه های کارگری و دستگاه دولتی و سرمایه داری را خنثی سازند، تلاشی آن ها که جای خود داشت.

۳۷-
Leon Trotsky, **The History of the Russian Revolution** (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1957), p.xix.

۳۸- مثلا نگاه کنید به:
Georg Lukacs, **Geschichte und Klassenbewusstsein** (Berlin: Malik-Verlag, 1923), pp.180-189 ff.

۳۹- به هر رو، دفاع از منافع ویژه سیاسی و مادی این بوروکراسی ها، به واسطه آن زیرساخت اجتماعی ای است که برپایه اش روساخت این استقلال، رسوبات ایدئولوژیکش بنا شده است.

۴۰- همان مأخذ یادداشت شماره ۲۲، ص ۱۲۱.

۴۱- لئون تروتسکی، **نتایج و چشم اندازها**.

۴۲- مثلا توجه کنید به سرزنش های نیشدار کلارا زتکین به کمیته اجزائی حزب سوسیال دموکرات (و از جمله بی شخصیتی کائوتسکی)، در مکاتباتش در رابطه با سانسور کتاب راه قدرت، نوشته کائوتسکی، توسط حزب:
K. Kautsky **Le Chemin de Pouvoir** (Paris: Editions Anthropos, 1969), pp.177-212.
۴۳- مقایسه کنید با برخورد لنین به کائوتسکی، علیرغم تمام احترام و ارزشی که لنین برای او قائل بود:
Lenin, *Der Zusammenbruch der II. Internationale* in Lenin and Zinoviev, **Gegen den Strom** (published by the Communist International, 1921), p.164.

۴۴- همان جا ص ۱۶۵.

۴۵- لنین: **چپ روی کمونیزم، بماری کودکانه**. هم چنین به قطعه مذکور دربالا از جزوه **انجمن اسپارتاکوس چه می خواهد؟**، نوشته رزا لوکزامبورگ مراجعه کنید.

این استنتاج بر بحث تروتسکی در سال ۱۹۰۶ و یا بحث لوکزامبورگ در سال ۱۹۰۴ برتری دارد. در برابر رشد مداوم محافظه کاری در حزب سوسیال دموکرات آن ها گمان می بردند که توده ها مسأله تسخیر قدرت را تنها از طریق شور انقلابی حل می کنند. در جزوه "**اعتصاب توده ای، حزب سیاسی و اتحادیه های کارگری**"، لوکزامبورگ برای آن بخش از کارگران "سازمان نیافته"، یعنی تهیدست ترین بخش پرولتاریا، که در طی اعتصاب توده ای به ناگهان تا حدودی به آگاهی دست می یابند، موقتاً نقشی تعیین کننده قائل می شود. لنین هم در نوشته هایش از سال ۱۹۱۴ به بعد این توده ها را در برابر اشرافیت کارگری قرار می دهد. به باور من این برخوردی ساده گرایانه بود. در آن سال ها کارگران صنایع عظیم فولاد سازی آلمان خود بخشی از پرولتاریای سازمان نیافته را تشکیل می دادند. هر چند که بعدها در سال ۱۹۱۸ در سطح وسیع توده ای به چپ گرویدند، معهذا آن ها به "فقیرترین لایه ها" تعلق نداشتند.

۴۶- این به اصطلاح بحران عمومی سرمایه داری، یعنی آغاز دوران تاریخی انحطاط و افول سرمایه داری، را نباید با بحران های جذر و مدی یا به عبارتی با بحران های ادواری اشتباه گرفت. بحران های ادواری هم در دوره صعود سرمایه داری رخ می دهد و هم در دوره

افول آن. نزد لنین دورانی که با جنگ جهانی اول شروع می شود "سرآغاز دوران انقلاب اجتماعی" است، برای نمونه رجوع کنید به:
Gegen den Strom, **op. cit.**, p.393.

۴۷- مهم ترین نقطه ضعف این نظریه تقدیرگرا بی شک این نکته است که از واقعیت وجود گرایش در جهت تقویت استقلال، به گونه ای سرراست و مستقیم یک خطر اجتماعی را نتیجه می گیرد، آن هم بی آن که توان بالقوه دگرسانی اجتماعی و منافع ویژه اجتماعی را در تحلیل خود منظور کند. تمایل دربان ها و یا صندوق دارهای بانک ها و شرکت های عظیم به هیچ وجه به آن ها امکان تسلط و چنگ انداختن بر این مؤسسات را نمی دهد. "قدرت" شان در مساعدترین شرایط از دله دزدی، آن هم تحت شرایط خاص، فراتر نمی رود. هر آینه اگر تحلیل از این " گرایش در جهت استقلال" بخواهد به نوعی محتوای اجتماعی هم داشته باشد به ناچار باید از این شرایط تعریفی هم ارائه دهیم.

۴۸- قواعد سانترالیزم دموکراتیک البته بخشی از پیش شرط ها می باشند. طبق این قواعد کلیه اعضاء حق دارند از اختلاف نظرها در سطح رهبری کاملا مطلع باشند: حق دارند گرایش تشکیل دهند و نظریات متفاوت و مخالف خود را قبل از انتخاب رهبری و گردهم آئی های حزبی به اطلاع دیگر اعضاء برسانند؛ جلسات عمومی حزبی باید بطور مرتب فراخوانده شوند؛ حق تلاش در جهت تجدید نظر در تصمیمات اکثریت، در پرتو تجارب پیشین، باید وجود داشته باشد، یعنی اقلیت حق آن را داشته باشد که گه گاه جهت تغییر تصمیمات اکثریت کوشش کند؛ اعضاء عادی و اقلیت های متشکل حق دردست گرفتن ابتکار عمل در جلسات عمومی را باید داشته باشند.

در اساسنامه جدید حزب کمونیست چکسلواکی تا قبل از ماه اوت سال ۱۹۶۸، که در جهت تدارک چهاردهمین کنگره حزب اتخاذ شده بود، این قواعد لنینی سانترالیزم - دموکراتیک به گونه چشم گیری مندرج شده بودند. مدافعین کرملین نشین سانترالیزم - بوروکراتیک این اقدام جسورانه را با اشغال نظامی چکسلواکی پاسخ دادند. در واقعیت امر در بیان مجموعه جوانب مختلف تحولات سال ۱۹۶۸ در چکسلواکی، این بازگشت به قواعد لنینی سانترالیزم - دموکراتیک مهم ترین ضربه بر پیکر بوروکراسی شوروی بود.

۴۹- لئون تروتسکی، **تاریخ انقلاب روسیه**، مأخذ ذکر شده در بالا.

۵۰- در فاصله سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ حزب بلشویک بر مبنای ایده تحقق یک "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" شکل گرفته بود. یعنی، بر پایه فرمولی که به امکان اتحاد یک حزب کارگری با یک حزب دهقانی در چارچوب سرمایه داری اشاره داشت – به عبارت دیگر امکان رشد سرمایه داری در صنعت و کشاورزی روسیه را پیش بینی می کرد. لنین تا آواخر سال ۱۹۱۶ به این امکان باور داشت. تنها در سال ۱۹۱۷ بود که لنین بر صحت پیش بینی تروتسکی متقاعد شد و بدین ترتیب این نظر تروتسکی که در روسیه مسأله ارضی تنها به کمک دیکتاتوری پرولتاریا و اجتماعی کردن اقتصاد قابل حل است، را در کل پذیرفت.

زمانی که هارموت مرینگر در کتاب
Hartmut Mehringer (*Introduction historique* in Trotsky, **Nos taches politiques**, **op. cit.**, pp.17-18, 34ff.).
به منظور توضیح "فرعی بودن نقش" طبقه کارگر در جریان انقلاب روسیه، نظریه سازمان دهی لنین را با استراتژی خاص انقلاب روسیه مرتبط می سازد، و یا نظریه رشد تدریجی آگاهی طبقاتی کل طبقه کارگر نزد تروتسکی را به نظریه انقلاب مداوم او ربط می دهد، مرتکب اشتباه فاحشی می شود. بگذریم از آن که مرینگر اصولا از استراتژی انقلاب نزد لنین جمع بندی نادرست و نابسنده ای ارائه می دهد (لنین خواهان استقلال کامل طبقه کارگر روسیه در برابر طبقه بورژوا بود و در انقلاب روسیه برای طبقه کارگر نقش رهبری قائل بود).

رزا لوکزامبورگ هم چون لنین نه تنها باور به نا بهنگام و زودرس بودن هرگونه تلاش در جهت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه را مردود می دانست، بلکه هم چنین تحدید وظایف انقلاب روسیه به تحقق صرفاً وظایف انقلاب بورژوائی را هم کاملا رد می کرد (و این در حالی بود که او با سرسختی بانظریه سازمان دهی لنین مخالف می کرد). به باور ما هر برداشتی از انقلاب مداوم که از حداقلی از واقع بینی برخوردار باشد، باید جداً روی تکالیف انقلابی تمرکز کند. بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که نظریه انقلاب مداوم نه تنها موجب فاصله گرفتن از نظریه سازمان دهی لنینی نمی شود بلکه دقیقا و مستقیماً بدان متهی می شود. در این رابطه به نوشته زیر مراجعه کنید:
Demise Avenas, **Economie et politique dans la pensee de Trotsky** (Paris: Maspero, "Cahiers Rouges," 1970)..

۵۱-
Lenine, **Oeuvres Completes**, Tome 12 (Paris: Editions Sociales, 1969), p.74.

لنین در **چه باید کرد؟** بارها تاکید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای مورد نظرش فقط در ارتباط و پیوند با طبقه واقعا انقلابی ای که به مبارزه خستگی ناپذیری برخاسته باشد می تواند معنا داشته باشد. وی بر این نکته هم اصرار می ورزد که ضعف پراکندگی طبقه کارگر در گروه های کوچک را فقط با "توانائی حزب در برقرار کردن تماس با عناصر پرولتری از طریق کار علنی توده ای" می توان جبران کرد.

۵۲- انتشارات Maspero در پاریس به زودی مجموعه ای از مقالات مرا تحت عنوان "**کنترل کارگری، انجمن های کارگری، و خود-مدیریت کارگری**" منتشر خواهد کرد. در این مقالات سعی کرده ام تا این تز را به اثبات برسانم. انتشارات Europäischer Verlaganstalt هم اعلام کرده است که ترجمه به زبان آلمانی این مقالات را در برنامه کارهای خود قرار داده است.

۵۳- از دید لنین "نقش رهبری حزب" در نظام شورائی یک نقش سیاسی است و نه یک نقش جایگزینی، یعنی حزب نباید جای شوراها را بگیرد. هدف این نباید باشد که در شوراها حزب خود را جایگزین اکثریت کند بلکه حزب باید اکثریت شوراها به درستی سیاست های کمونیستی متقاعد سازد. این واقعیت دارد که در نوشته اصلی لنین در مورد شوراها، یعنی کتاب **دولت و انقلاب**، حتی اشاره ای به "نقش رهبری حزب" نشده است، اما در شرایط اغتشاش شدید و جنگ داخلی او هر از گاه به مانورهای تاکتیکی دست می زد و در نوشته هایش استدلالی علیه "شوراهای بدون کمونیست ها" می توان یافت، اما هیچ استدلالی در دفاع از "کمونیست های بدون شورا" نمی توان یافت.

۵۴- گئورک لوکاچ در کتاب
Geschichte und Klassenbewusstsein, **op. cit.**, p. 306 ff .
به اشتباه گمان می کند که یکی از عوامل "نظریه خودانگیخته گرائی" رزا لوکزامبورگ را در "ایده انقلاب پرولتری ناب" کشف کرده است. حتی در کشورهائی که وزنه اجتماعی و عددی پرولتاریا آن چنان سنگین است که مسأله "متحدین" طبقه کارگر مسأله مطلقاً بی اهمیتی است (یکی از شرایط "انقلاب پرولتری ناب") باز هم امرسازمان دهی جداگانه پیشگام طبقه امر کاملاً اجتناب ناپذیری است، آن هم به این دلیل ساده که در درون خود پرولتاریا هم قشربندی وجود دارد.

۵۵- یک نمونه چشم گیر این مورد را می توان مائوئیست های چین ذکر کرد. نزد اینان، یک جناح از حزب خودشان (منجمله اکثریت کمیته مرکزی ای که انقلاب را تا پیروزی رهبری کرد) از "مدافعین مشی سرمایه داری"، حتی صاف و پوست کنده از "سرمایه داران"، تشکیل شده است.

از دید هواداران بوردیگا در ایتالیا، اعتصاب عمومی ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۸ کوچک ترین ربطی به مبارزه طبقاتی پرولتری نداشت، چرا که کارگران در دفاع از تولیاتی، یعنی رهبر "تجدیدنظرطلب" حزب کمونیست ایتالیا به اعتصاب برخاسته بودند.

درضمن به این حکم شگفت انگیز دنی آنتیه، خود انگیخته گرای فرانسوی، توجه کنید: *" زمانی که پرولتاریا انقلابی نیست وجود هم ندارد. انقلابیون هم نمی توانند هیچ کاری برایشان انجام دهند. روشنفکران با آموزگار توده ها شدنشان هم نمی توانند چنان شرایط تاریخی ای را خلق کنند که در آن پرولتاریا به آن چه که باید باشد تبدیل شود*". باز گفت شده از پیش گفتار کتاب لئون تروتسکی در (*Preface* to Leon Trotsky, **Rapport de la delegation siberienne** [Paris: *Spartacus* 1970], p.12.).

باز گفت فوق به روشنی نشان می دهد که ذهنی گرائی افراطی و عینی گرائی افراطی دو روی یک سکه بوده و تا چه حد به هم مرتبطند. این که پرولتاریا برغم مبارزات عظیمش هنوز به پیروزی نرسیده است را اینان چگونه توضیح می دهند؟ پاسخ شان این است: تحقق این مهم تنها با انکشاف جامعه مدرن ممکن می شود. " *مقصر شرایط است! شرایط عینی هنوز بارور نشده اند*". به راحتی می توان حدس زد که در پس نقاب چپ افراطی "خود انگیخته گرایان"، چهره های مشهوری همچون کارل کائوتسکی و اتو بائر سر خود را به علامت تصدیق تکان می دهند. استدلال مسخره این تقدیرگرائی افراطی و علیت گرائی مکانیکی زمانی آشکار می شود که از هواداران " تز انکشاف جامعه مدرن" مثلا این پرسش را کنیم که چرا در زمان مشخص مثلا اکثریت کارگران کارخانه الف و یا شهر ب (ولی نه کارخانه جیم و یا شهر دال) به طرفداری از دیکتاتوری پرولتاریا و علیه اصلاح طلبی برمی خیزند. چه بخواهیم و چه نخواهیم سرنوشت انقلاب به پاسخ این پرسش بستگی دارد. برطبق تز آنیته تازمانی که "انکشاف جامعه مدرن" خود تمام کارخانه ها و تمام شهرها را مثل هلوی رسیده در گلوی انقلاب نیانداخته باشد،

"آموزگاران توده ها" باید از مخدوش کردن "شرایط عینی" (به واسطه تلاش هایشان در جلب کارگران کارخانه جیم و یا شهر دال) جدا خودداری ورزند.

۵۶- سال های پیشتر همین انتقاد از جانب "اکونومیست های" روسیه به لنین و لنینیست ها وارد شده بود. خود انگیخته گرایان تازه امروزه آن را از نو کشف کرده اند.

۵۷- در این مورد به کتاب زیر مراجعه کنید:
N. Poulantzas, **Pouvoir politique, et classes sociales**, **op. cit.**
۵۸- جالب توجه است که در پی انشعاب در سوسیال دموکراسی روسیه تعداد بیشتری از روشنفکران، از جمله روشنفکران انقلابی حرفه ای، جانب منشویک ها را گرفتند. در این رابطه به کتاب David Leanمراجعه کنید.

۵۹- دیویدلین نیز بر هژمونی داشتن بلشویک ها در کارخانه های بزرگ و یا محلات و شهرهائی که طبقه کارگر قدیمی و جاافتاده در آن ها مسکن داشتند بیش از حد تاکید می کند.

۶۰- هانس بورگن کراهل در آخرین اثرش:
Zum allgemeinen Verhaltnis von wissenschaftlicher Intelligenz und proletarischen Klassenbewusstsein, **SDS-Info**, No.2127 [Dec. 22, 1969]), Hans-Jurgen Krahl

تنها جمله موجود از مارکس دراین زمینه را نقل کرده و ما آن را در این جا باز می آوریم (این بازگفت متعلق به بخشی از کتاب سرمایه است که تا سال ۱۹۳۳ منتشرنشده بود).
Sechstes Kapitel, Resultate des unmittelbaren Produktionsprozesses.

این بخش در طرح اولیه فصل ششم جلد اول سرمایه گنجانیده شده بود و برای نخستین بار در سال ۱۹۳۳ در **Marx-Engels Archives** به چاپ رسید. این مقاله را که با هدف دامن زدن به بحث و ارتقای درک متقابل با وی نوشته شد، را به این دوست جوان که بطور غم انگیزی از دنیا رفت تقدیم می کنم.

" همپای با سلطه تمام عیار و واقعی سرمایه بر کار (مشخصا در وجه تولید سرمایه داری) دیگر صرفا یک کارگر منفرد نیست که نقش اصلی را در مجموعه روند تولید ایفا می کند، بلکه این نقش بطور فزاینده ای برعهده ترکیبی است از ظرفیت اجتماعی برای کار و قابلیت های فردی انجام کار که در رقابت با یکدیگر بوده و کل دستگاه تولیدی را تشکیل می دهند. البته این شرکت قابلیت های فردی در فرآیند مستقیم تولید کالاها – یا به عبارت دقیق تر تولید محصولات - اشکال متنوعی به خود می گیرد (یکی بیش تر با دست هایش کار می کند، آن دیگری با مغزش، یکی مدیر است و آن دیگری مهندس و صاحب فن. یکی بازرس است و آن دیگری کارگر ساده و یا حتی وردست کارگر). بدین ترتیب، در مقایسه با گذشته مقوله نیروهای مولده جوانب بسیار متنوع تری از ظرفیت کار را در برمی گیرد و کلیه کسانی که چنین قابلیتی هائی را دارند در ردیف کارگران مولد قرار می گیرند. اینان تحت استثمار مستقیم سرمایه قرار داشته و تابع و مطیع فرآیند تولید و مصرف می شوند. "

(Karl Marx, **Resultate** [Frankfurt: Neue Kritik, 1969], p.66.)

-۶۱

Leon Trotsky, **The Intelligentsia and Socialism** (London: New Park Publishers, 1966).

-۶۲

Leon Trotsky, *Die Entwicklungstendenzen der russischen Sozioldemkratie*, in **Die Neue Zeit** Vol.XXVIII, No.2 (1910), p.862.

-۶۳ تروتسکی در کتاب **Nos taches politiques**, **op. cit.**, pp.68-71, ، نخستین اثر جدلی اش علیه لنین، تلاش می کند تا نشان دهد که کل جدل لنین علیه " اکونومیزم" و علیه " برخورد پیشه ورمآبانه با مسأله سازمان دهی" در جزوه **چه باید کرد؟** چیزی نیست مگر بحثی ناب میان روشنفکران، و یا در بهترین حالت کوششی در جهت جلب بهترین روشنفکران خرده بورژوا به سوسیال دموکراسی انقلابی. او اما مسأله اصلی را که عبارت بود از دفع پیآمدهای مخرب وارده بر طبقه کارگر از سوی روشنفکران خرده بورژوا حامل تجدیدنظرطلبی و مصون ساختن کارگران در برابر این مخاطرات را

ملتفت نشد. جدل های او علیه لنین در طی سال های ۱۹۰۹- ۱۹۰۳ عمدتاً بر سر خطر دست کم گرفتن پیآمدهای مخرب نفوذ عقاید فرصت طلبی برای طبقه کارگر بود. تنها در سال ۱۹۱۷ بود که او قاطعانه و برای همیشه بر این نقطه ضعفش چیره شد.

-۶۴
August Bebel, **Briefwechsel mit Friedrich Engels,** (The Hague: Mouton and Co., 1965), p.465.

۶۵- از دید آنان یگانه معضل انقلاب عبارت بود از عکس العمل لازم نشان دادن نسبت به الغای احتمالی حق رأی عمومی که مثلاً ممکن بود در شرایط جنگ پیش آید. برعکس آنان، لوکزامبورگ در هنگام بررسی مسأله اعتصاب عمومی توده ای آگاهانه کوشید از بررسی آشکال مبارزات برای افزایش دستمزد و یا مسأله انتخابات فراتر رفته و از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه درس های لازم و دقیقی را استناج کند.

حتی امروزه هم Lelio Basso در بررسی جالبش از لوکزامبورگ در کتابش
Rosa Luxemburgs Dialektik der Revolution, (Frankfurt: Europaische Verlagsanstalt, 1969), pp.82-83,.

سعی می کند تا جوهر استراتژی لوکزامبورگ را هم چون سازشی بینابینی میان مبارزات روزمره و اهداف عالی، که محدود به " تشدید تضادهای" انکشاف عینی است جلوه دهد. این که نامبرده بواسطه همین برداشت نادرست حتی مفهوم ژرف تر استراتژی اعتصاب عمومی را درک نکرد، موجب شگفتی نمی شود.

۶۶- برای مباحثات درباره برنامه در کنگره چهارم بین الملل کمونیست، رجوع کنید به
Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale [published by the Communist International, 1923], pp.404-448).

در خاتمه مباحثات کنگره، بیانیه زیر از جانب هیأت نمایندگی روسیه شوروی با امضای لنین، تروتسکی، زینوولف، رادک و بوخارین صادر شد:

" مباحثات درباره نحوه فرموله کردن خواست های انتقالی و این که در کدام بخش از برنامه باید گنجانیده

www.hks-iran.com

شوند موجب این تصور نادرست شده است که گویا در این مورد اختلاف اصولی وجود دارد. بدین وسیله هیأت نمایندگی روسیه شوروی به اتفاق آرا تأکید می کند که طرح شعارهای انتقالی در برنامه بخش های ملی و هم چنین کلی و محرک های نظری آن ها در بخش عمومی برنامه را نمی توان حمل بر فرصت طلبی دانست (ص ۵۴۲)". چنین به نظر می رسد که تروتسکی به نقد در سال ۱۹۰۴ چنین استراتژی را پیش بینی کرده بود. به این بازگفت توجه کنید: " حزب فقدان آگاهی نزد پرولتاریا را امر مفروضی دانسته و تلاش می کند تا با ارتقاء سطح آگاهی پرولتاریا در آن ریشه بدواند..."

(**Nos taches politiques**, **op. cit.**, p.126.)

۶۷- کاملا حق با گئورگ لوکاچ است زمانی که در کتابش **Lenine**, [Paris: E.D.I., 1965], p.57)
از ملاحضات مشابهی این نتیجه را می گیرد که یک حزب انقلابی لنینی نمی تواند "انقلاب کند"، بلکه می تواند آن گرایشاتی را که در آن جهت حرکت می کنند را تسریع کند. چنین حزبی در عین آن که انقلاب زاست خود محصول انقلاب هم می باشد. این برداشت به لوکاچ این امکان را می دهد که مواضع متنافر کائوتسکی (" *حزب باید در تدارک انقلاب باشد*") و لوکزامبورگ (" *حزب نوین باکنش انقلابی توده ها خلق خواهد شد*") را با هم آشتی دهد.

۶۸- هانس یورگن کراهل، در ارزیابی خود از لوکاچ کاملا محق است. او معتقد است که لوکاچ مفهوم کسب آگاهی طبقاتی پرولتری را " ایده آلیزه" کرده و پرولتاریا را متهم می سازد که توانائی آن را ندارد که دانش تجربی و عملی را با نظریه مجرد ترکیب کند. اما به باور ما این امر خود در ناتوانی انتقال نظریه انقلابی به توده های کارگری ریشه دارد. کراهل از مقاله ما می باید این نتیجه را بگیرد که انتقال آگاهی تنها زمانی می تواند بطور کامل تحقق یابد که بر پایه مفهوم لنینی سازمان دهی استوار شده باشد- عدم توانائی در ترکیب و ادغام دانش تجربی با نظریه تجریدی دقیقاً در بطن رویکرد او به مسأله قرار دارد. از آن جا که کراهل خود شخصا مابین "بیگانگی در زندگی" و "بیگانگی در تولید" تمایز شدید قائل می شود، طبیعتاً آمادگی پیدا می کند تا گرایش مارکوزه ای " بیگانه شدن مصرف کننده" را عامل اصلی و نقطه کلیدی این معضل بداند و در پی این نکته "ارضای نیازهای جامعه متمدن" که ازقرار معلوم نظام سرمایه داری نوین توانسته است برای طبقه کارگر متحقق سازد، را سد

اصلی بر سر راه کسب آگاهی طبقاتی توسط پرولتاریا به شمار آورد. بدین ترتیب بیش از هر زمان دیگری نقطه ضعف وجه تولید سرمایه داری را می باید در حوزه بیگانگی در فرآیند تولید جستجو کرد. تنها از حوزه از خود بیگانگی است که یک عصیان انقلابی آغاز خواهد شد، همان گونه که رویدادهای در فرانسه و ایتالیا این امر را ثابت کردند.

با این توصیف ما مجدداً به معضلی بازمی گردیم که پیش تر آن را توصیف کرده بودیم، یعنی، فرموله کردن آگاهی طبقاتی و امر انتقال آن. بعد از تبیین این مسأله ما دیگر نه چون کراهل (بلکه نظیر لنین و تروتسکی) به هیچ وجه درصدد آن نیستیم که مفهوم خام و ساده لوحانه " حزب همه چیزدان" را جایگزین تکوین نظریه انقلابی به مثابه یک فرآشد ویژه و فرآرونده مداوم تولید کنیم.

۶۹- " آیین ماتریالیستی ای که به دگرگون سازی موقعیت ها و اوضاع و احوال مربوط شود فراموش می کند که موقعیت ها توسط انسان تغییر می کنند و این که آموزش دهنده خود باید آموزش ببیند مساله ای اساسی است". تز سوم، در تزهائی درباره فویرباخ، **ایدئولوژی آلمانی**، مارکس و انگلس.

۷۰- همان جا، ص. ۲۳۴.

******